

قاضی حمیدالدین محمودی بلخی

مؤلف مقامات حمیدی

در جزء مجموعه منشآت لنین گراد که در شمارهٔ پیش مجله در طی مقاله آقای عبدالعسین نوائی در خصوص محمد بن یحیی نیشابوری معرفی شده است فرمانی است در تفویض شغل قضای بلخ از طرف سلطان سنجر در حق شخصی بتاریخ جمادی الاولی از سال ۵۴۷ ه. نام و نسب و القاب این شخص در آن فرمان چنین مذکور است: «قاضی القضاة امام اجل افضل حمید ظهیر الدین بهاء الاسلام عماد الائمة فخر الامة ذوالفضائل ابوبکر محمد بن ۱ عمر بن علی محمودی».

این شخص بشرحیکه عنقریب خواهیم گفت کسی دیگر نمیتواند باشد جز قاضی حمیدالدین محمودی بلخی صاحب کتاب مقامات حمیدی و آن فرمان که از چندین نظر برای معرفت احوال این مؤلف و خاندان او اهمیت دارد بشرح ذیل است ۲:

«مناظم احوال ملک و دولت از نتایج ترتیب مصالح امور دین و شریعت است و چون همت ما بر مراقبت جانب ایزد سبحانه و تعالی در تشیید و تمهید مبانی و قواعد اعمال دینی مقصور است و مقاصد و اغراضی که اساس جهانداری و پادشاهی بر آن باشد از ضمن آن روی نماید و حقیقت معنی من کان لله کان الله له مشاهده و معاین

۱ - در ابتدای نامه « ابوبکر بن عمر بن علی » آمده ولی چون در اواخر همین نامه او را « قاضی القضاة حمیدالدین محمد دام تأییده » میخواند شکی نمی ماند که نام او « محمد » است و ناسخ در مورد اول با شباهت کلمه « بن » را بعد از ابوبکر که کنیهٔ اوست افزوده . ۲ - اگرچه نام نویسندهٔ این فرمان در اصل نسخه نیست لیکن یکی بآن علت که در این تاریخ ریاست دیوان رسائل سنجر با اتابک منتجب الدین علی بن احمد کاتب جوینی بوده دیگر بعلم شباهت تمام این فرمان از جهت سبک انشاء و عبارات و تشکلات نویسندهٔ آن با سایر نوشته های اتابک منتجب الدین نگارنده شکی ندارد که انشاء این فرمان نیز از اوست.

گردد از این جهت تا نوبت سلطنت و مرتبت تاج و تخت از اسلاف ما ملوک و سلاطین روی زمین انارالله برهانیم بحول قوت و تأیید و نصرت ایزد تعالی و تقدس بمارسیده است و فرمان ما بر اقصای بلاد آفاق نفاذ یافته و نواحی ملوک اطراف در قبضه استرقاق ما آمده مقصدهمت و مقتضی رای ما اعلام و اهدای دین و احیای معالم شرع بوده است و تأسیس کارهای مملکت که در تدبیر می آمده است بر آن فرموده شده است لاجرم هر نهال که در دین و دولت کاشته ایم مورو و مثمر بوده است و هر امید که در آن بالطف الهی داشته ایم بنجاح مقرون گشته و چون بسمع ماریسد که دیوان قضاء بلخ که قبه الاسلام و مرکز رایت دین حنیفی است از مستحقى مستعد انتصاب در آن منصب خطیر و استقلال ۲ اعباء آن کار نامدار خالی مانده است و از حلیت تصدی و تمکین عالمی متدین متبحر متقی حسیب نسیب عاطل رای چنان دید که قاضی القضاة امام اجل افضل حمید ظهیرالدین بهاء الاسلام عمادالائمه فخرالامه ذوالفضایل ابوبکر ۳ محمد بن عمر بن علی المحمودی ادام الله تأییده متکفل آن شغل بزرگ باشد و مکان اسلاف بوی معمور و حق موروث در نصاب استحقاق منجز گردد.

بعد از اجالت ۴ رای و استخارت از خدای عز و جل قضای بلخ و مضافات آن باهتمام قاضی القضاة حمید ادام الله تمکینه مفوض گردانیدیم و اورا متحمل آن امانت کردیم و بی فرمائیم تا باهتر از تمام ملابس آن کار گردد و بر رغبتی صادق آن مهم دینی را اعتناق کند و آثار سلف صالح در تمشیت آن زنده گرداند و باقتفاء آن آثار و اقتداء بدان مآثر مشغول گردد و مراقبت جانب ایزدی را تبارک و تعالی عمده کار خویش سازد و تجلی بدان شعار از محاسن عادات و اطایب ثمرات علوم و آداب شناسد انما یغشی الله من عباده العلماء و در فصل خصومات و قطع دعاوی بجدوة ه الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید اقتباس کند و اخبار سید المرسلین و خاتم النبیین مثالش باشد و از دقایق و حقایق آن باحث و در قضایا و موجبات آن سائل و در استعمال آن متیقظ ما آتیکم الرسول فخذوه و مانهیکم عنه

۱ - تصحیح قیاسی در اصل : مقصد ۲ - استقلال در اصل بمعنی بر دوش گرفتن

بار است ۳۰ - در اصل : «بن محمد» ۴ - در اصل : اجادت ۵ - تصحیح قیاسی ، در اصل : بعد

فانتهوا ودر مجلس قضا مساوات میان خصمان لفظاً و لحناً و عبارتاً و اشاره از لوازم داند و در تعدیل و تزکیه شهود مبالغت نماید و حفظ اموال ایتم از دست مستحل مستاکل واجب و متعین داند و صیانت آن تا بوقت ایناس رشد مفترض شناسد لقوله تبارک و تعالی فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم و بحکم آنکه قاضی القضاة حمیدالدین دام تأییده بکمال علم و فطنت و دیانت و استجماع خصایل حمیده از وصایت و هدایت در اقامت شرایط این شغل جسیم و تمهید قواعد این مهم بزرگ نازک مستغنی است و ازین مقدمات مصون از اطناب اختصار افتاد تا آنچه از حسن سیرت و سداد طریقت و غزارت علم و فضل ظهیرالدین بهاء الاسلام ادام الله تأییده معهود است بجای می آرد و دولت را از ادعیه صالحه زیادت میگرداند بتوفیق الله تعالی، [بناء] علیه کافه اعیان و معتبران و مشاهیر ائمه و سادات و اصناف رعایای بلخ و مضافات ادام الله عزهم قاضی خویش بفرمان ما ظهیرالدین را دانند و در مهمات شرعی رجوع بدو کنند و بر توقیر و احترام مجلس قضا متوفر باشند و از جاده احکام شرعیات عدول نکنند و از حضور بوقت استحضار تردد نمایند و از جانب [ما] امیر سپهسالار اجلی کبیری برادری اعزی عمادی معینی و امیر سپهسالار اجلی فرزندی علائی می آید و هماهنگاً الله تعالی در تنفیذ حکم و فرمان و تمکین و تبجیل قاضی القضاة حمیدالدین محمد دام تأییده باقصی الامکان والوسع رسند و هر چه متضمن مزید اعزاز و اجلال قضا باشد تقدیم کنند و مناظره جای ۲ در مسجد که از قدیم باز بر رسم اسلاف او بوده است مسلم

- ۱ - مقصود از این شخص امیر کبیر سپهسالار عمادالدین ابوالفتح احمد بن علاءالدین ابی بکر بن عماد الدین قماج است که پس از قتل جد او قماج و پدرش ابوبکر بدست غزان در همین سال ۵۴۷ هجری سنجر بجای جدش بامارت خراسان و ایالت و شعبگی مرو منصوب نموده بود و فرمان انتصاب او بهمین سست در عتبه الکتبه (صفحه ۱۴۴ - ۱۵۴ از نسخه عکسی کتابخانه ملی) بانشاء منتجب الدین جوینی هست اما غرض از سپهسالار دیگر که علاء الدین لقب داشته درست معلوم نشد، ظاهراً او یا برادر یا پسر عماد الدین ابوالفتح بوده است که در کارهای ایالت و شعبگی بلخ با برادر یا پدر خود معاونت میکرده .
- ۲ - در نسخه بهمین شکل است و درست مقصود از آن معلوم نشد . در فرمان دیگری که منتجب الدین جوینی از جانب سنجر بسید ظهیر الدین نامی در باب تقلید تدریس چند مدرسه از مدارس بلخ نوشته (عتبه الکتبه صفحه ۶۶ - ۷۶) در خصوص همین جامع بلخ چنین مینویسد : « و در مسجد جامع شهر موضعی که مناظره را معهود است و پسندیده ظهیر الدین امام الشریع باشد بوی دهند » . از این جمله معلوم مییابد که این عبارت « مناظره جای » بوده و شاید صحیح عبارت این باشد : « و مناظره جای او را در مسجد جامع » .

دارند تا ترتیب مصالح آن میکنند و بروفق مصلحت اقارب را از آن نصیب میدهد و ادارات که باسم اوست و آنچه از تعویل پدر بدو رسیده است بروی مقرر دانند و مجری و مضی دارند و گماشتگان فرمان دیوان مارا باقیاد تلقی کنند و در تحریری رضای ظهیرالدین بمجلس ما تقرب جویند و آن را بارتضا مقرون شناسند ان شاء الله تعالی کتب ۱ بالامر اعلاه الله و المثال نفعه الله و الارشاد شرفه الله ۲ فی سلخ جمادی الاولی سنة سبع و اربعین و خمسابه .

از این فرمان مطالب ذیل را میتوان استنباط کرد :

- ۱ - شغل قضای بلخ از پدران و اسلاف بقاضی حمیدالدین محمودی رسیده بوده و حق موروث او محسوب میشده و پدرش نیز در همین شغل سر میکرده است .
- ۲ - لقب این قاضی جدید هم « حمیدالدین » بوده و هم « ظهیرالدین » چه در این فرمان گاهی او را قاضی القضاة امام حمیدظهیرالدین، میخواند و گاهی « قاضی - القضاة حمیدالدین محمد » و نمی توان گفت که یکی از دو لقب از القاب تعارفی و از اضافات منشی فرمان است زیرا که در همین فرمان از قول سلطان مذکور است که : « كافة اعیان و معتبران و مشاهیر ائمه و سادات و اصناف رعایای بلخ و مضافات ادم الله عزهم قاضی خویش بفرمان ما ظهیرالدین را دانند و بعد میگوید که : در تنفیذ حکم و فرمان و تمکین و تبجیل قاضی القضاة حمیدالدین محمد دام تأییده باقصی الامکان و الوسع بر سنده بسبب میگوید که : « و در تحریری رضای ظهیرالدین بما تقرب جویند » .

این شخص که در سلخ جمادی الاولی سال ۵۴۷ هجری فرمان سلطان سنجر بجای پدر قاضی القضاة بلخ شده و ابوبکر محمد بن عمر بن علی محمودی نام داشته و بالقاب قاضی حمید و حمیدالدین و ظهیرالدین ملقب بوده چنانکه گفتیم هیچکس دیگر نمیتواند باشد جز قاضی القضاة حمیدالدین ابوبکر محمودی بلخی صاحب کتاب بسیار مشهور « مقامات حمیدی » که آنرا مؤلف بنهج مقامات عربی بدیع الزمان همدانی

و حریری در تاریخ اواخر جمادی الاخری از سال ۵۵۱ هجری قمری انشاء نموده است. نام شخصی صاحب مقامات حمیدی نا آنجا که نگارنده تقصیر کردم جز در این فرمان در هیچ مأخذ دیگر مذکور نیست فقط عوفی در لباب الالباب او را عمر بن محمود، خوانده و آن چنانکه خواهیم گفت اشتباه و ناشی از خلطی است که عوفی مابین پدر و پسر کرده است. ابن الاثیر در وقایع سال ۵۵۹ که سال فوت مؤلف مقامات حمیدی است بذکر کنیه و نسبت او یعنی «ابوبکر محمودی» قناعت کرده و حاجی خلیفه در عنوان «مقامات» او را «قاضی حمیدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود البلخی» خوانده و در مدایعی که انوری مکرر از او گفته هیچ جا اسم او برده نشده فقط این شاعر او را «حمیدالدین» و «قاضی القضاة» و «قاضی القضاة» خوانده است.

از مقایسه متن این فرمان و آنچه حاجی خلیفه در ذکر اسم او و اسم پدرش آورده شکمی نمی ماند که «عمر» که عوفی آنرا در لباب الالباب (ج ۱ ص ۱۹۸) نام صاحب مقامات حمیدی شمرده در حقیقت نام او نیست بلکه نام پدر اوست و حاجی خلیفه که مثل ابن الاثیر نام شخصی او را نبرده فقط بنده کر ابوبکر کنیه او اکتفا کرده و محمود که در عبارت حاجی خلیفه بعد از نام پدر قاضی حمیدالدین بمنوان جد او آمده جد بلا فصل او نیست بلکه یکی از اجداد دور او است که بهمان مناسبت هم خاندان ایشان بخاندان محمودی معروف شده بودند.

اما ذکر پدر قاضی حمیدالدین که قبل از پسر سمت قاضی القضاتی بلغ را داشته در کتاب الانساب سمعانی در ذیل نسبت «محمودی» و در کتاب الجواهر المصیبه فی «لبقات الحنفیه» (جلد اول ص ۳۹۳) آمده است.

مؤلف این کتاب اخیر در حق او چنین میگوید: «ابو سعد عمر بن علی بن [الحسین بن] احمد بن محمد بن ابی ذر والد القاضی الحمیده سپس عبارت سمعانی را در حق او نقل میکنند و آن این است:

«ابو سعد عمر بن علی بن الحسین بن احمد بن محمد بن ابی ذر المحمودی الطالقانی

سمعت منه ببلغ و كان قد ولي القضاء مدة ببلغ ولدني شهر رمضان سنة ۴۵۷ هـ.

با ملاحظه نوشته‌های سمعانی و مؤلف الجواهر المضية دیگر جای شبهه نمی‌ماند که «عمر بن علی محمودی» پدر قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد بلخی که در فرمان سلطان سنجر نام او بهمین وضع آمده و قبل از بسر خود قاضی القضاة بلخ بوده همین ابو سعد عمر بن علی بن الحسین بن احمد بن محمد بن ابی ذر محمودی الطالقانی (منسوب بطالقان بلخ) است که سمعانی در بلخ نزد او سماع حدیث و اخبار کرده و چون تولد او بسال ۴۵۷ اتفاق افتاده بوده و پسرش در جمادی الاخری سال ۵۴۷ بموجب فرمان سنجر بر جای او نشسته معلوم میشود که او تا حدود همین سال اخیر در شغل قضای بلخ سر میکرده و بنا بر این سنش قریب بنود میرسیده از طرفی دیگر سمعانی که در ۵۰۶ متولد شده و در حدود ۵۳۸ از بلاد غربی اسلام یعنی دمشق و بغداد بخراسان برگشته یعنی موقعبکه سن او بر سی و دو بالغ میشده ۱ قریب بیقین است که در همین اوقات هم در بلخ از ابو سعد عمر بن علی محمودی سماع میکرده و این نیز دلیلی دیگر است بر عمر زیاد پدر قاضی حمیدالدین.

اما آنچه عوفی در لباب الالباب راجع بقاضی حمیدالدین نوشته چون هم خود آن مؤلف مرتکب اشتباهاتی شده و هم متن چاپی لباب الالباب در این موضع مغلوط است ما عین آنرا در اینجا نقل میکنیم و میکوشیم که حتی المقدور این موضع از کتاب مزبور را که برای معرفت احوال قاضی حمیدالدین و پدر او حاوی اطلاعات تاریخی مهمی است تصحیح کنیم. این است عین عبارت عوفی در جلد اول صفحه ۱۹۸-۱۹۹ از لباب الالباب:

«القاضی الامام حمیدالدین سید القضاة والائمة عمر بن محمود المحمودی البلخی صاحب مقامات و صاحب ذیل کرامات در مسند قضا چون شریح و ایاس و در نشر و نظم چون صابی و بونواس... در فقه و اصول و نظر بسی نظیر و در دقائق رموز فضلیات ناقد بصیر و چند رسایل را و سایل حصول مقاصد خود ساخته است و هر یک در منانت بمنابتهی است که آب طراوت سحر برده است و بازار حلاوت غسل رابدست

کساد سپرده یکی از آن جمله مقامات است دیگر و سیلة العفاة الى اهل الكفاة
و دیگر حنین المستحیر الى حضرة المعجیر و دیگر روضة الرضا فی مدح ابی الرضا
و دیگر قدح المعنی فی مدح المعنی (۴) و رسالة الاستغاثة الى اخوان الثلاثة و
منية الراجی فی جوهر التاجی

اشعار او بغایت لطیف است و بحکم آنکه شهرتی دارد و مصنفات او
بسبب لطافت معروف است در اشعار او زیادت اطنابی نرفت و بیستی چند از نتایج طبع
او از جهت زینت کتاب ایراد کرده آمد و این قصیده در مدح رضی الدین شرف الملک
ابوالرضا فضل الله (کذا) گفته :

تا از ستیزه مشک بگلنار بر نهاد	عشق رخس بهر دل و جان خار بر نهاد
تیر بیلا بسدیده ابدال در نشاند	بار گران بسینه احرار بر نهاد
دل را گذاشت در دستم دست و پای عشق	بس جرم خود ببخت نگونسار بر نهاد
صبر از دلم بغمزه غماز در ربود	وانکه گنه بطره طرار بر نهاد
جانم جفاش ز آتش غم جست و انگهی	چون در گرفت آتش پس خار بر نهاد
بس تائب شراب کزان چشم پر خمار	دیده بخاک حضرت خمار بر نهاد

و درین قصیده چند بیت در مدح میگوید :

بر روی خلق تا در اقبال باز کرد	درهای فتنه را همه مسمار بر نهاد
تا شد سرای ضرب بزرگی بنام او	نقش کرم بگوشه دینار بر نهاد
آزاده وار همت و خلق و طبیعتش	نام وفا بعالم غدار بر نهاد
ای سروری که عقد گهرهای لفظ تو	اسم حسد بدلولو شهوار بر نهاد

و در واقعه سلطان سعید سنجر گفته است بر در سمرقند در حوالی نخشب و

انهزام حشم او از خطائیان :

حکیم کوشکی را بخواب دیدم دوش	زبان گشاده بسدح مبارزان سپاه
ز راه طعنه و طنز و تماخره میگفت	خهی گزارده هر یک حقوق نعمت شاه
فسوس زیر رکاب شما کمیت و سمند	دریغ بر برو فرق شما قبا و کلاه

در پیش کافر کفران نعمت آورده گزینند چو از پیش تو به خیل گناه
 ندیده گرد سیاه سیاه پوش هنوز که گشت صبح سپید شما چو شام سیاه
 ز بس تعجب کفار جمله می گفتند زهی جماعت غر لاله الا الله
 این بود تمام عبارت عوفی، اینک بتوضیح و تصحیح آن میپردازیم :

از این نکته که عوفی گوید که: «چند رسایل را وسایل حصول مقاصد ساخته است، چنین بر می آید که صاحب این ترجمه برای حصول مقاصد خود چند رساله نوشته و باعرض آنها بارباب دولت و مردم متنفذ عصر خود توسل جسته است. این مطلب را توضیحاتی که ذیلاً خواهیم آورد روشن خواهد ساخت، ابتدا میپردازیم بشرح و تفصیل رسائلی که عوفی بصاحب این شرح حال نسبت میدهد بشرح ذیل:

۱- مقامات که بتصریح مقدمه آن در جمادی الاخری سال ۵۵۱ انجام یافته،
 ۲- وسیلة العفاة الی الکفاة که باحتمال بسیار قوی آنرا مؤلف بنام خواجه نظام الملک طوسی که اکفی الکفاة لقب داشته و در سال ۴۸۵ مقتول شده ترتیب داده بوده است،

۳- حنین المستجیر الی حضرة المجیر بنام کیا ابوالفتح علی بن حسین طفرائی اردستانی که مجیر الملک و مجیر الدوله لقب داشته و در موقیسه که کمال الملک محمد بن احمد زوزنی معروف بادیب مختار از ریاست دیوان انشاء و طفرای ملکشاه افتاد و مقامش نصیب تاج الملک ابوالقنایم مرزبان بن خسرو فیروز فارسی شد بنیابت این تاج الملک برقرار گردید (مابین سنوات ۴۷۷ و ۴۸۰) و در موقع حرکت سنجر بحکومت خراسان از جانب برادر خود بر کیسارق یعنی در ۴۹۰ بسمت وزارت او بخراسان آمد ولی اندکی بعد معزول شد و فخر الملک بن نظام الملک طوسی جای او را گرفت.

۴- روضة الرضا فی مدح ابی الرضا و قصیده ای که عوفی از او نقل کرده بنام کمال الدوله ابوالرضا فضل الله رئیس دیوان انشاء و طفرای ملکشاه است در قسمت اول از دوره وزارت خواجه نظام الملک و او در سال ۴۷۶ چون پسرش سیدالروسا معین الملک محمد بفرمان ملکشاه کور شد از کار افتاد.

امادر نام ولقب ممدوحی که عوفی شعر قاضی بلخ را از طرف شیخ ابوالفضل خوارزمی
رضی الدین شرف الملک ابوالرضا فضل الله نامیده ظاهراً این مؤلف را اشتباه و
خلطی دست داده زیرا که شرف الملک ابوسعید محمد بن منصور خوارزمی رئیس
دیوان استیفای ملک شاه که در ۴۹۲ فوت کرده کسی دیگر است و کمال الدوله
ابوالرضا فضل الله بن محمد زوزنی رئیس دیوان انشاء و اشراف او کسی دیگر.

۵ - قدح المعنی فی مدح المعنی باین شکل مغلوط و بی معنی است و نگارنده
یقین دارم که صحیح آن چنین بوده:

قدح المعین فی مدح المعین و غرض از معین که این رساله در ذکر مدایح
او بوده بلاشبهه همان معین الملک سیدالروسا محمد پسر کمال الدوله ابوالرضاست
که در شوال ۴۷۶ بفرمان ملک شاه نایبنا شده است.

۶ - منیة الراجی فی جوهر التاجی که ظاهراً صحیح آن منیة الراج فی
جوهر التاج باشد در مدح ابوالقنایم تاج الملک بوده که در فاصله ۴۷۷-۴۸۰ بریاست
دیوان ظفرا و انشاء رسیده و در ۴۸۵ مقتول شده است.

۷ - الاستغاثه الی اخوان الثلاثة ظاهراً توسل نامه ای بوده است از مؤلف
بسه پسر از پسران متعدد نظام الملک (شاید مؤید الملک و فخر الملک و جمال الملک
یا ضیاء الملک) که در دیوان و امور دولتی زیر دست پدر خود مقاماتی داشته و صاحب
رأی و نفوذ بوده اند.

از مقایسه سنواتی که بدست دادیم مخصوصاً از مقایسه سال ۴۷۶ سال کورشدن
معین الملک و برکنار شدن پدرش کمال الدوله با سال ۵۰۱ سال تألیف مقامات حمیدی
معلوم میشود که مابین سال انشاء بعضی از تألیفات مؤلفی که عوفی ترجمه احوال او را
نقل کرده و سال تألیف مقامات حمیدی لا اقل ۷۵ سال فاصله است و بسیار بعید مینماید
که کسی که در حدود ۴۷۶ بتألیف پرداخته و لا اقل بیست سال داشته در تاریخ ۵۴۷ در
سنی که کمتر از نود نمیشود از طرف سنجر بمقام قاضی القضاتی بلخ منصوب شود
و در حدود نود و پنج سالگی بتألیف مقامات حمیدی بپردازد.

ظاهر آعوفی پدر و پسر یعنی قاضی ابوسعید عمر بن علی را با قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد بن عمر بن علی که ابن دومی مؤلف مقامات حمیدی است اشتباه کرده و از اینکه نام او را هم «عمر» آورده که همان نام پدر صاحب مقامات است این حدس تأیید میشود یعنی کلیه مطالبی که عوفی نوشته مربوط بپدر است فقط این مؤلف تألیف مقامات حمیدی را که کار پسر است با اشتباه بپدر او منسوب ساخته. علی القاعده اگر عوفی کسی دیگر از خاندان بسیار مشهور محمودی را که اکثر قاضی بلخ بوده اند با قاضی حمیدالدین مؤلف مقامات خلط نکرده باشد باید گفت که رسائل فوق (بغیر از مقامات) همه از پدر قاضی حمیدالدین است که بسال ۴۵۷ تولد یافته و دز حدود ۵۴۷ فوت کرده است و زمان او نیز با رجال عهد ملکشاه که نام ایشان را بردیم درست درمی آید.

اما اشتباه دیگر عوفی در عباراتی که از او نقل کردیم اینکه قطعه شعر آخری قاضی بلخی را در باب «واقعه سلطان سنجر بر دوسمرقند و انهزام حشم او از خطائیان» نوشته در صورتیکه آن قطعه چنانکه استاد علامه آقای قزوینی نیز اشاره کرده اند صریح است که پس از انهزام لشکریان سنجر بدست طایفه غز که در ۵۴۸ اتفاق افتاده سروده شده و ارتباطی با جنگ آن سلطان با گورخان قراختائی و واقعه قطلوان (صفر ۵۳۶ در نزدیکی سمرقند) ندارد بعلاوه شاعر در ابتدای این قطعه از حکیم کوشککی ذکری کرده و حکیم کوشککی قاینی چنانکه میدانیم در فتنه غز بچنگ ایشان اسیر افتاده و هجوهای بسیار از سران سپاهی و لشکریان سنجر که در این واقعه مغلوب شدند گفته و شاعر باو که در این موقع اسیر و بعلت «طغنه» وطنز و نماخره در باب مبارزان سپاه سنجری شهرت یافته بود اشاره میکند بنابراین این قطعه دیگر نمیتواند از قاضی ابوسعید عمر بن علی پدر صاحب مقامات باشد که در ۵۴۸

۱ - حواشی جلد اول لباب الالباب ص ۳۴۴ - ۳۴۵

۲ - رجوع کنید بمجله یادگار شماره ۵ صفحه ۷۶ (در حاشیه) و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۹۸ و ۴۸۸ و هفت اقلیم در ذیل قهستان و جلد سوم جهانکشی جوینی ص ۲۸۷ و حواشی همان صفحه

مرده بوده بلکه برخلاف قطعه اول از قاضی حمیدالدین محمد بن عمر صاحب مقامات است ۱. صاحب مجمع الفصحاء که غین عبارات و اشتباهات عوفی را تکرار کرده منتخبی از یک مثنوی بنام قاضی حمیدالدین بلخی آورده بنام سفرنامه مرو و آن منتخب این است:

باد مرو است یا نسیم سمن	اینکه وقت سحر رسید بمن
نامه در پر و نافه در چنگل	جیب پر مشک و آستین پر گل
مرحبا ای نسیم عنبر بال	خرم و خوشتر از جنوب و شمال
نکته رزی باده رزی داری	بوی یاران مروزی داری
بر در او گذشته ای بدرست	کافر خاک کوی او بر تست
چون بدان روی و موی همرازی	با تو در سازم از چه غمازی
نی که از بیم خوی خود کامش	باد را راه نیست بر بامش
نگذارد رقیب توست او	که بیوسد نسیم دامن او
ای نگاری که زینت مروی	چرخ را ماه و باغ را سروی
ماه نو مر ترا سوار سزد	عقد پروینت گوشوار سزد
از تو بر خاک اگر فتد سایه	نور او ماه را دهد مسایه
ای فلک مرکب عماری تو	اشک تا کی کشد سماری تو
بشستم چو تابه بر آتش	ساکن و ثابت و مسلم و خوش
روزگار از کشد بتیغ مرا	نیست جان در رهت دریغ مرا
مشکن آن خم که پرزباده بود	مفکن آنرا که اوفتاده بود
دل من هست چون دهان تو تنگ	چون رخان تو اشک من گل رنگ...
صدر عالی رضی دولت دین	شرف ملک پادشاه زمین
آن که پیش از وجود فایده را	کرم آموخت معن زائده را
این و اضعاف این مناقب تست	ماه در نور رای ثاقب تست
مخلص نفس و راحت روحی	وقت سیلاب کشتی نوحی
در صبح خرد مصابیحی	در فتوح هنر مفاتیحی
ندود در معارج تگ تو	شیر دشمن برابر سگ تو
بودی از تو نبودی اندر دهر	شکر روزگار تلخ چو زهر

ای ز تو در نقاب قلبایی حاتم و معن و صاحب و صابی
نظر تو ز من گسسته شده روز من نحس و ناخجسته شده

در این رشته اشعار چنانکه مشاهده میشود القاب ممدوح شاعر صدر عالی رضی‌الدین شرف‌الملک، آمده و همین شعر که ظاهراً در نسخه‌ی اساسی لباب‌الالباب بوده و از چاپی افتاده مؤلف آن کتاب را بر آن داشته است که ممدوح شاعر را چنانکه نقل کردیم «رضی‌الدین شرف‌الملک ابوالرضا فضل‌الله» بداند در صورتیکه بشرح مذکور در فوق چنین ممدوحی با این نام و القاب در میان رجال سلجوقی نیست و عوفی شرف‌الملک خوارزمی را با کمال‌الدوله ابوالرضا فضل‌الله زوزنی اشتباه نموده. مخاطب این اشعار بلاشبهه کسی است که وزیر بوده و شرف‌الملک لقب داشته و ظاهراً غرض از او هم همان شرف‌الملک ابوسعید محمد بن منصور خوارزمی رئیس دیوان استیفای ملک‌شاه است و اگر چه لقب دینی او را بعضی از مداحان معاصر او مثل امیر سعزی «عمادالدین» ذکر کرده‌اند ولی ممکن است که او لقبی دیگر قبلاً یا بعداً داشته و یا بدو لقب ملقب بوده است. بهر حال چه غرض از این ممدوح شرف‌الملک خوارزمی باشد چه کمال‌الدوله ابوالرضا مادج زماناً نمیتواند قاضی حمیدالدین مؤلف مقامات حمیدی باشد لا بد این قطعه شعر نیز از پدر اوست که بخیط بنام او مذکور شده.

قاضی حمیدالدین بلخی مؤلف مقامات از ممدوحین مخصوصاً اوحدالدین انوری شاعر بزرگ است و انوری که يك قسمت از عمر خود را در بلخ میزیسته در کنف حمایت و رعایت این قاضی بوده و بین ایشان یگانگی و دوستی محکمی وجود داشته از مدایح انوری در حق قاضی حمیدالدین یکی قطعه ایست که آن شاعر پس از انتشار مقامات در خصوص آن کتاب گفته و آن این است:

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی از مقامات حمیدالدین شدا کنون تر هات
اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع پیش آن دریای مالا مال از آب حیات
شاد باش ای عنصر محمودیان را روح تو رو که تو محمود عهدی با بتان سومنات

۱ - امیر معزی در مدح او میگوید:

عماد دین شرف‌الملک کز شمایل او همی فروزد دین محمد مختار
سر سعادت ابو سعید کز کفایت او همی فزاید مدح شه ملوک شکار

از مقامات تو گرفت فصلی بخوانم بر عدو
عقل کل خطی تأمل کرد از او گفت ای مجب
دیر مان ای رای و قدرت عالم تأیید را
هم انوری در مدح و ثنای همین قاضی حمیدالدین گوید:

بحمد و ثنا چون کنم رای نظمی
ولیکن بسامی جناب حمیدی
ز فضل و هنر چیست کان نیست اورا
همی شرم دارم که پای ملخ را
همی ترسم از ریشخند ریاحین
من و قطره ای چند سؤر سباعم
من و ذره ای چند خاک زمینم
چه فرمائی؟ از صدمت سنگ و آتش
با بانگه از نکهت میوه بادی
همه روضه من حشیش است یکسر
همی لقمه ای نیست بر خوان عقلم
سخن هست فرزند جانم ولیکن
نه شعر است سحر است از آن می نیارم
کسی را که نو باوه وحی دارد
بپاانه است این چند بیت از نه حاشا
غرض زین سخن چه و تا چند گویم
بمعبود طیان و ممدوح حسان
دلیم دعوی عشق او کرد یک شب
فرستاده شد گر چه نیکو نباشد
ز کم دانشی گاو گردان چوپین
و گرنه چرا با چو رستم سواری
قاضی حمیدالدین این مدیحه انوری را بقطعه ذیل جواب گفته:

نه دشوار گویم نه آسان فرستم
اگر وحی باشد هر اسان فرستم
بگو تا مرا گر بود آن فرستم
سوی بارگاه سلیمان فرستم
که خار مغیلان بیستان فرستم
چه گوئی بر آب حیوان فرستم
چه گوئی بر چرخ کیوان فرستم
در خشی بخور شیدر خشان فرستم
نسیبی بد زدم بنیسان فرستم
شوم دسته بندم بر ضوان فرستم
از آن زله ای پیش لقمان فرستم
خلف می نیاید مگر جان فرستم
که نزدیک موسی عمران فرستم
بقایای و سواس شیطان فرستم
که من زیره هر گز بکرمان فرستم
فلان را همی پیش بهمان فرستم
اگر ژاژ طیان بحسان فرستم
از آن شب بر آنم که برهان فرستم
که ز نگار آهن سوی کان فرستم
بر شیر گردون گردان فرستم
چنین خر سواری ببیدان فرستم

مرا انوری آن چو دریا توانگر
همی از سخن زاده کان فرستد

بنان نارسیده مرا تره پس او
 چو بی برگی من شد او را مقرر
 چوهر گنج را جای ویرانی آمد
 بدانست گومی که من تشنه طبعم
 بماناد آن دوست کو دوستان را
 ز بیت الشراب پناه ککریمان
 دلم را از آن حضرت از بهر تسکین
 مرا اوحدالدین در ایام بهمن
 نیم آن که راضی شوم از زمانه
 الومی ز باغ رضا نژد طبعم
 ز پیدا نشی باشد آن کز گزافه
 بخندد خرد بر کسی کو ز غفلت

و هم انوری در قصیده غزالی مشهور خود بمطلع :

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری
 وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری
 پس از آنکه او را بگفتن هجو بلخ متهم ساخته و مردم او را آزار رسانده و
 قاضی حمیدالدین باعث نجات او شده بود در مدح این قاضی میگوید :
 مسند قاضی القضاة شرق و غرب افراشتند آن که هست از مسندش عباسیان را برتری
 آنکه پیش کلک و نطقش آن دو سحر آنکه حلال

صد چو من هستند چون گو ساله پیش سامری
 آب و آتش را اگر در مجلسش حاضر کنند
 از میان هر دو بردارد شکوهش داوری
 مطلقا هرچ آن حمید است از صفتها بشمری
 در زمان او هنر نشگفت ا در قیمت گرفت
 گوهر است آری هنر او پادشاه گوهری
 این واقعه یعنی انتصاب هجو بلخ بانوری و داستان اهالی بلخ با او هر چه بوده
 است بهر حال بشهادت فرمان سلطان سنجر که نقل شد بعد از سلخ جمادی الاولی
 سال ۵۴۷ هـ تاریخ انتصاب قاضی حمیدالدین بمنصب قاضی القضاة بلخ اتفاق افتاده .
 اما شرح این قصه و نسبت خطای حکم نجومی بانوری را انشاء الله در یکی دیگر
 از شماره های مجله بتفصیل باستحضار خوانندگان محترم میرسانیم .